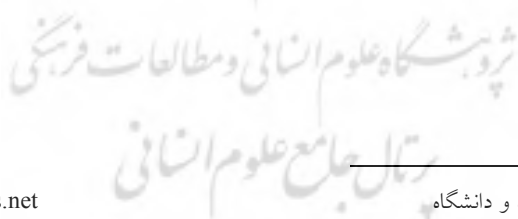


## تأملی در طولی و نسبی بودن بطون قرآن از منظر علامه طباطبائی

علی‌اکبر بابایی\*

### چکیده

یکی از مباحث مهم و مؤثر علوم قرآنی در فهم و تفسیر قرآن، شناخت چستی و چگونگی بطون (معانی باطنی) قرآن است. از کتاب قرآن در اسلام و برخی مباحث المیزان استفاده می‌شود که علامه طباطبائی رحمته‌الله بطون قرآن را طولی و نسبی می‌داند. در این نوشتار، نخست دیدگاه ایشان درباره طولی و نسبی بودن بطون قرآن با استناد به عبارت‌هایی از دو کتاب یادشده بیان می‌شود، سپس تأمل‌هایی که در حاشیه دیدگاه ایشان به نظر می‌رسد، در بوتۀ داوری اندیشمندان و پژوهشگران قرار می‌گیرد. کلیدواژه‌ها: باطن قرآن، علامه طباطبائی رحمته‌الله، بطون طولی قرآن، نسبییت بطون قرآن، المیزان، قرآن در اسلام.



## مقدمه

در اصل وجود بطن و باطن (معنای باطنی) برای آیات قرآن تردید و اختلافی نیست و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد؛<sup>۱</sup> ولی در بیان چیستی و چگونگی معانی باطنی آیات قرآن دیدگاه‌ها و بیانات مفسران و دیگر دانشمندان بسیار مختلف است.<sup>۲</sup> شناخت واقعیت چیستی باطن قرآن، هم در شناخت قرآن کریم و گستره معانی و معارف آن اثر دارد و هم در آگاه‌شدن به روش صحیح تفسیر باطن آن و هم در برخورد صحیح با روایات تفسیری. برای مثال، اگر کسی ظاهر قرآن را به الفاظ آن یا به الفاظ و معنایی که بدون نیاز به تفسیر و تدبر از آن فهمیده می‌شود اختصاص دهد و باطن قرآن را معنایی بداند که با تدبر و تفکر افراد عادی فهمیده می‌شود، اولاً معانی و معارف قرآن را به آنچه با تدبر و تفکر از آیات فهمیده می‌شود محدود می‌داند؛ ثانیاً فهم و تفسیر تمام باطن قرآن را برای افراد عادی ممکن می‌داند؛ ثالثاً روایاتی را که از معنایی برای آیات خبر داده‌اند که با تدبر افراد عادی فهمیده نمی‌شود انکار می‌کند یا به آنها اعتنا نمی‌کند اما اگر کسی اعتقاد پیدا کند که بطون قرآن بخش عظیمی از معانی و معارف است که آیات قرآن با زبانی ویژه بر آنها دلالت دارد و فقط پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ که به زبان ویژه قرآن آگاه‌اند توانایی فهم آن را دارند و دیگران جز به عنایت و کمک آنان نمی‌توانند به آن بخش از معارف قرآن پی‌برند، چنین کسی نه معانی و معارف قرآن را به آنچه با تدبر و تفکر افراد عادی فهمیده می‌شود محدود می‌داند و نه روایات بیان‌کننده معانی فراعرفی و فوق فهم افراد عادی برای آیات را انکار می‌کند، و برای فهم بخشی از معانی قرآن کمک گرفتن از بیانات و روایات پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ را لازم می‌داند.

مفسر بزرگ، علامه طباطبائی، در چیستی و چگونگی بطون قرآن و معانی باطنی آن، دیدگاه ویژه‌ای دارد. ایشان ظاهر و باطن قرآن را طولی و نسبی دانسته و در بیان آن گفته‌اند که از آیات، معانی متعددی در طول یکدیگر فهمیده می‌شود و هر معنایی نسبت به معنایی که فهم آن آسان‌تر است باطن قرآن و نسبت به معنایی که از آن عمیق‌تر و با تحلیل دقیق‌تر فهمیده می‌شود ظاهر آن است. با توجه به عظمت شخصیت علامه و آثاری که دیدگاه وی در چگونگی باطن قرآن می‌تواند در فهم معانی قرآن و روش تفسیر آن و برخورد با روایات تفسیری داشته باشد، اهمیت دارد که دیدگاه ایشان بیان و بررسی و تأمل‌هایی که در دیدگاه ایشان به نظر می‌رسد، در معرض داوری اندیشوران و محققان قرار

گیرد؛ از این رو، ابتدا دیدگاه ایشان را با استفاده از عبارتهای قرآن در *اسلام* و *المیزان* بیان می‌کنیم و سپس تأمل‌های حاشیه‌ای خود را ارائه می‌دهیم.

### دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رحمته‌الله در کتاب *قرآن در اسلام* در بیان ظاهر و باطن داشتن قرآن مجید آیه «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء: ۳۶) را ذکر کرده و فرموده است:

«ظاهر این کلام نهی از پرستش معمولی بت‌ها است؛ چنان‌که می‌فرماید: «فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» (یس: ۶۰). ولی با تأمل و تحلیل معلوم می‌شود که پرستش بت‌ها برای این ممنوع است که خضوع و فروتنی در برابر غیرخدا است و بت بودن معبود نیز خصوصیتی ندارد... و با تحلیلی دیگر معلوم می‌شود که در طاعت و گردن‌گذاری انسان میان خود و غیر فرقی نیست و چنان‌که از غیر نباید اطاعت کرد، از خواست‌های نفس در برابر خدای متعال نباید اطاعت و پیروی نمود... و با تحلیل دقیق‌تری معلوم می‌شود که اصلاً به غیرخدای متعال نباید التفات داشت و از وی غفلت نمود؛ زیرا توجه به غیرخدا همان استقلال دادن به او و خضوع و کوچکی نشان دادن در برابر او است و این ایمان روح عبادت و پرستش می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» تا آنجا که می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹)؛ [بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم ... آنها همان غفلت‌کنندگان از خدا هستند]. چنان‌که ملاحظه می‌شود از آیه کریمه «وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» [آنچه] ابتدائاً فهمیده می‌شود اینکه نباید بت‌ها را پرستش نمود و با نظری وسیع‌تر اینکه انسان از دیگران به غیر اذن خدا پرستش نکند و با نظری وسیع‌تر از آن این انسان حتی از دلخواه خود نباید پیروی کند و با نظری وسیع‌تر از اینکه که نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت. همین ترتیب یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی در سرتاسر قرآن مجید جاری است و با تدبر در این معنایی معنای حدیث معروف که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن» روشن می‌شود. بنابراین آنچه گذشت، قرآن مجید ظاهر دارد و باطن (یا ظاهر و بطن) که هر دو از کلام اراده شده‌اند، جز اینکه این دو معنی در طول هم مرادند نه در عرض همدیگر، نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر می‌باشد.<sup>۳</sup>

در تفسیر *المیزان* نیز پس از بیان انطباق شماری از آیات بر مصادیق آنها مانند: انطباق آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» توبه: (۱۲۰) بر گروهی از مؤمنان

موجود در زمان‌های متأخر از نزول آیه، انطباق آیات جهاد بر جهاد با نفس و... فرموده است:

از اینجا ظاهر می‌شود، اولاً برای قرآن به حسب مراتب و مقامات اهل آن، مراتبی از معانی مراد است. و ثانیاً ظهرو بطن دو امر نسبی هستند. هر ظهری نسبت به ظهر آن بطن است و بالعکس (یعنی هر بطنی نسبت به بطن آن ظهر است)؛ چنان‌که از روایت بعد ظاهر می‌شود. در تفسیر عیاشی از جابر روایت شده است که گفت: «سألت ابا جعفر علیه السلام عن شیء من تفسیر القرآن فاجابنی ثم سألته ثانیة فاجابنی بجواب آخر. فقلت: جُعِلْتُ فداک! کنت اجبت فی المسئلة بجواب غیر هذا قبل الیوم! فقال: یا جابر! ان للقرآن بطناً و للبطن بطن و ظهراً و للظهر ظهر. یا جابر! لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن. ان الآیة تكون اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل ینصرف علی وجوه؛ [از ابا جعفر امام باقر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن را پرسیدم، به من پاسخ داد. سپس دوباره آن را پرسیدم، با جواب دیگری مرا پاسخ داد. گفتم: فدایت شوم، قبل از امروز در این مسئله با جوابی غیر این جواب پاسخ داده بودی! فرمود ای جابر به راستی برای قرآن بطنی است، و برای آن بطن نیز بطنی است، و برای قرآن ظهری است و برای آن ظاهر نیز ظهری است. ای جابر از عقول مردان چیزی دورتر از تفسیر قرآن نیست؛ همانا آیه، آغاز آن درباره چیزی است و وسط آن درباره چیزی است و آخر آن درباره چیزی است و حال آنکه آن، کلام پیوسته‌ای است که به وجوهی انصراف دارد].

از آنچه نقل شد اولاً به دست آمد منظور از طولی بودن بطون این است که معانی متعددی که از یک آیه اراده شده است، هریک از تحلیل معنای دیگر به دست می‌آید؛ به این ترتیب که از تحلیل معنای ظاهر آن معنای دیگری به دست می‌آید که بطن اول آن است و از تحلیل بطن اول آن معنای باطنی دیگری معلوم می‌شود که بطن دوم آن است و از تحلیل بطن دوم بطن سوم فهمیده می‌شود و هكذا. منظور از نسبی بودن بطون نیز این است که معانی متعددی که در طول یکدیگر از یک آیه فهمیده می‌شوند، هریک نسبت به معنایی که این معنی از تحلیل آن به دست آمده باطن است و نسبت به معنایی که از تحلیل این معنی به دست می‌آید ظاهر است. بنابراین، نخستین معنایی که از ظاهر آیه فهمیده می‌شود، ظاهر آیه است و باطن نیست و آخرین معنایی که معنای دیگری از تحلیل آن به دست نمی‌آید باطن آیه است و ظاهر نیست؛ ولی به نظر مرحوم علامه معانی دیگر هم ظاهر هستند و هم باطن. ثانیاً معلوم شد مستند طولی و نسبی بودن بطون، تحلیل مفاد بعضی از آیات، و ظاهر برخی روایات مانند روایت جابر است.

### تأمل‌هایی در دیدگاه علامه طباطبائی رحمته‌الله

در دیدگاه علامه طباطبائی رحمته‌الله و سخنانی که از ایشان در بیان آن دیدگاه نقل شد، تأمل‌ها و نکاتی شایان ذکر است:

۱. در آیه کریمه «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...» (نساء: ۳۶) ظاهر جمله «و لا تشركوا به شیئا» با قطع نظر از جمله‌های قبل و بعد و با توجه به اطلاق «لا تشركوا» و عموم «شیئا» که نکره در سیاق نفی است، نهی از شریک قراردادن هر چیزی برای خدا در هر امری از امور است؛ یعنی آشکارا، هم دلالت می‌کند که هیچ چیزی را نباید شریک خدا قرار داد و هم افاده می‌کند که در هیچ امری از امور نباید برای خدا شریک قائل شد، نه در خلق و تدبیر و نه در اطاعت و نه در محبت و التفات. در نتیجه، همه مراتبی را که ایشان با تحلیل از آیه استفاده کرده‌اند، از ظاهر این جمله به دست می‌آید، ولی با مسبوق بودن این جمله به جمله «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» چه بسا در اطلاق آن تأمل شود و در خصوص شرک در عبادت ظهور پیدا کند که در این صورت نیز عموم آیه بت‌ها و غیر بت‌ها اعم از خود و دیگران و هر مخلوق دیگر را شامل می‌شود و منع از شریک قراردادن آنها برای خدا در عبادت به هر معنایی که باشد، از ظاهر آیه استفاده می‌شود و از این جهت مرتبه‌ای در معنای آیه وجود ندارد. پس اگر عبادت به معنای پرستش و نهایت فروتنی باشد - که ظاهر نیز همین است - مدلول آیه نهی از پرستش غیر خدا اعم از بت‌ها و غیر بت‌ها و شریک قراردادن آنها در پرستش خدا است و پیروی از دلخواه در برابر خدا و التفات به غیر خدا و غفلت از خدا اگر به نحوی باشد که از نظر عرفی پرستش غیر خدا به‌شمار آید، نهی آیه آن را نیز دربرمی‌گیرد و منع از آن، از ظاهر آیه فهمیده می‌شود و اگر به نحوی باشد که پرستش خدا بر آن صدق نکند، نه ظاهر آیه بر منع از آن دلالتی دارد و نه با تحلیل می‌توان آن را از آیه فهمید؛ زیرا در صورتی می‌توان با تحلیل نهی را به غیر آنچه در ظاهر آیه به آن تعلق گرفته است تعمیم داد که با تحلیل مناط قطعی تعلق نهی به آن چیز به دست آید و وجود آن مناط در مورد تعمیم محرز باشد و با هیچ تحلیلی نمی‌توان مناط قطعی نهی از پرستش را در مطلق پیروی از دلخواه خود یا التفات به غیر خدا احراز کرد. پرستش و نهایت فروتنی کجا و مطلق پیروی از دلخواه یا التفات به غیر خدا و غفلت از خدا کجا! و آیه دلالت‌کننده بر اینکه غافلان، اهل جهنم‌اند، اولاً مطلق غفلت از خدا را شامل نمی‌شود و بر فرض شمول، آن آیه دلالتی ندارد که در این آیه نیز چنین معنایی مراد است. اما اگر

عبادت در این آیه به قرینه جمله‌های بعد به معنای انجام‌دادن کارهای نیکو برای خوشنودی خدا باشد، همان‌طور که خود ایشان در تفسیر آیه فرموده‌اند: مدلول آیه نهی از شریک قراردادن غیر در مطلق اعمال نیکو برای خدا است و باز شمول آیه نسبت به غیر بت‌ها و منع پیروی از دلخواه و التفات به غیر خدا در حد شریک قرار دادن خود و دیگران در اعمال نیکو برای خدا مدلول ظاهر آیه کریمه است و مازاد بر آن را به وجهی که گذشت، حتی با تحلیل نیز نمی‌توان از آیه فهمید. بنابراین، در مدلول این آیه کریمه مرتبه‌ای وجود ندارد و خود علامه نیز در جایی که این آیه را تفسیر کرده است، مدلول ظاهر آن را به دلیل جمله‌های بعد توحید عملی (اتیان اعمال نیکو برای خوشنودی خدا و ثواب آخرت نه برای پیروی از دلخواه و شرک به خدا) دانسته و مرتبه‌ای برای آن قائل نشده است.<sup>۵</sup>

۲. برفرض که در معنای این آیه و آیات دیگر، مراتب طولی باشد و هر مرتبه‌ای با تحلیل مرتبه قبل به دست آید، از دو حال خارج نیست: یا آنچه با تحلیل به دست می‌آید طبق قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره است یا طبق آن نیست. اگر طبق قواعد و اصول نامبرده نباشد که اعتبار ندارد و نمی‌توان آن را مدلول و مراد آیه دانست و اگر طبق قواعد و اصول نامبرده باشد که در عرف عقلا از ظاهر آیات به‌شمار می‌آید؛ زیرا در نظر عرف ظاهر کلام اعم است از معنایی که دلالت کلام بر آن بدون بیان آشکار باشد و معنایی که دلالت کلام بر آن پس از تحلیل و تدبر لازم در مرتبه بعد آشکار گردد و لذا دلالت مفهومی کلام و آنچه با تنقیح مناط قطعی و قیاس اولویت با مساوات یا با دلالت اقتضا و ایما از کلام فهمیده می‌شود، از ظواهر کلام به‌شمار می‌آید و مشمول حجیت ظواهر است. پس، این مراتب بر فرض وجود، از مراتب ظاهر آیات کریمه است و باطن آیات چیز دیگری است و اگر هم باطن نامیده شوند، یا غیر آن باطنی است که در روایات برای آیات کریمه بیان شده است، یا دست‌کم قسمی از آن است؛ چون روشن است که بسیاری از باطن‌هایی را که در روایات برای آیات بیان شده، با تحلیلی که طبق اصول عقلایی محاوره معتبر باشد نمی‌توان از آیات کریمه فهمید. برای مثال، در روایتی اهل‌بیت علیهم‌السلام از معنای باطنی «الْقُرَى» الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» (سباء: ۱۸) و دانشمندانی که واسطه بین ایشان و مردم‌اند از معنای باطنی «قری ظاهره» در همان آیه به‌شمار آمده‌اند.<sup>۶</sup> کلمات «القری» و «قری» با توجه به سیاق ظهور دارند در اینکه مراد از آنها شهرهایی است که قوم سبا در آنها رفت و آمد داشته‌اند.<sup>۷</sup>

و با هیچ تحلیلی نمی‌توان اهل بیت علیهم‌السلام و دانشمندان واسطه بین آنان و مردم را مرتبه‌ای در طول معنای ظاهری آن کلمه‌ها بیان کرد. همچنین قرآن کریم با دلالت ظاهر و باطن خود همه چیز را بیان کرده است «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» و با تحلیل مزبور نمی‌توان همه چیز را از قرآن کریم به دست آورد.<sup>۸</sup> پس اگر در معانی آیات مراتب طولی و جود داشته باشد و هر مرتبه‌ای با تحلیل مرتبه قبل به دست آید و غیر از مرتبه اول بقیه مراتب از بطون آیات به‌شمار آید، قطعاً بطون قرآن منحصر به آن نیست و برای آن بطونی است که با دقیق‌ترین تحلیل نیز نمی‌توان آن را از آیه به دست آورد.

۳. همچنین اگر در معانی آیات مراتب طولی باشد و غیر از مرتبه اول سایر مراتب از بطون آیات به‌شمار آید، نسبی بودن بطون به معنایی که گذشت، بنابراین است که به هر بطنی به لحاظ معنایی که تحت آن است ظاهر یا ظاهر گفته شود و این شاهدهی ندارد، بلکه در فرضی که آن مراتب از بطون آیات باشد، صحیح نیست که به آنها ظاهر یا ظاهر گفته شود؛ همه آنها معانی باطنی و غیر ظاهرند، جز اینکه در بطنیت و خفای آنها مراتبی هست، خفا و بطنیت بعضی از بعض دیگر بیشتر است. همان‌طور که اگر آن مراتب را به لحاظ اینکه دلالت کلام بر آن طبق قواعد ادبی و اصول و عقلایی محاوره هرچند با تحلیل آشکار است، از ظواهر کلام به‌شمار آوردیم، هیچ‌یک از آن ظواهر را نباید به لحاظ مرتبه پیش از آن باطن نامید؛ همه آنها ظاهر هستند، لکن در ظهور آنها مراتبی هست. بعضی از مراتب پیش از مرتبه دیگر آشکار می‌شود. نسبی بودن برحسب فهم افراد - به این معنا که بعضی از مراتب ظاهر آیات برای افرادی که دارای صفای ذهن و درک صحیح و استعداد قوی بوده و پس از تحصیل مقدمات لازم ممارست بیشتری در فهم مفاد آیات داشته‌اند آشکار است، برای غیر آنان باطن است - انکارپذیر نیست و حتی می‌توان گفت تقسیم احکام و معارف قرآن به ظاهر و باطن، ویژه غیر را سخنان در علم (نبی اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام) است، و گرنه برای آنان همه معارف و احکام قرآن ظاهر و آشکار است.

۴. هیچ یک از روایت «سبعة ابطن» و روایت جابر از نظر سند قابل اعتماد نیستند. روایت «سبعة ابطن» در کتاب *عوالی الثالی* مرسل (بدون سند) از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده،<sup>۹</sup> و فیض کاشانی در مقدمه چهارم بدون سند با تعبیر «وعنه علیه‌السلام» و در مقدمه هشتم نیز بدون سند با تعبیر «و فی روایه اخری» آن را آورده،<sup>۱۰</sup> و در *مستدرک سفینه البحار* نیز از *تفسیر صافی* نقل شده است<sup>۱۱</sup> که اعتبار سندی نداشتن این نقل‌ها روشن است. روایت جابر

در تفسیر عیاشی که علامه آن را از آنجا نقل کرده، مرسل است و در محاسن برقی نیز که مسند است، سند آن به واسطه بشر یا شریس و ابشی ضعیف است؛<sup>۱۲</sup> چون وثاقت وی ثابت نیست<sup>۱۳</sup> و از نظر دلالت گرچه با توجه به عبارت «وللبطن بطن» در روایت جابر، و «لبطنه بطن الی سبعة ابطن» در روایت دیگر دلالت آن دو بر وجود مرتبه یا مراتب طولی برای باطن قرآن آشکار است و حتی روایت دوم بر تعدد مراتب بطون تا هفت مرتبه و روایت اول بر وجود مرتبه برای ظاهر قرآن نیز دلالت دارد، ولی در اینجا دو نکته شایان توجه است:

یک. از هیچ‌یک از این دو روایت استفاده نمی‌شود که بطن قرآن معنایی است که از تحلیل ظاهر آن به دست می‌آید و در طول آن است، بلکه در هر دو روایت ظاهر و بطن در عرض هم قرار گرفته و برای بطن در هر دو روایت و برای ظاهر در روایت جابر مرتبه بیان شده است. بلی، در روایت جابر به نقل دیگر عیاشی آمده است: «و للبطن ظهراً»<sup>۱۴</sup> که از آن می‌توان استفاده کرد بطن قرآن مرتبه زیرین ظاهر آن است، ولی این نقل علاوه بر ارسال مبتلا به معارض است.<sup>۱۵</sup>

دو. نسبی بودن بطون به معنایی که در کلام علامه است - که یک معنی نسبت به معنای فوق آن باطن و نسبت به معنای تحت آن ظاهر باشد - از هیچ‌یک از این دو روایت استفاده نمی‌شود. با توجه به توضیحی که در تأمل سوم بیان شد، وجه آن روشن است، بلکه در هر دو روایت بطن در مقابل ظاهر قرار گرفته است و از آن استفاده می‌شود باطن قرآن ظاهر آن نیست و به عکس.

بعضی از استادان در ذیل روایت حمران از روایات بسیاری که بر معانی طولی برای قرآن دلالت دارد خبر داده‌اند،<sup>۱۶</sup> ولی با تتبع در روایات بطون غیر از مرسل «سبعة ابطن» و روایت جابر روایت دیگری یافت نشد که قابل استدلال برای طولی بودن معانی قرآن باشد. ممکن است برخی تصور کنند که روایت سکونی بر مدعای یاد شده دلالت دارد؛ از این‌رو، آن را نیز ذکر و بررسی می‌کنیم.

کلینی رحمته الله در کافی ضمن حدیث مفصلی از سکونی از امام صادق از پدرانش رحمتهم الله از رسول خدا رحمته الله چنین روایت کرده است:

...فاذا التبتست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن.... وله ظهیر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ظاهره انیق و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم...<sup>۱۷</sup>... پس وقتی که



فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک بر شما پوشیده و مبهم شد، به قرآن روی آورید... و برای آن ظهری و بطنی است. پس ظاهر آن حکم و باطن آن علم است. ظاهر آن نیکو و زیبا و باطن آن عمیق و ژرف است. برای آن ستارگانی است و بر ستارگانش نیز ستارگانی است... .

در سند این روایت از جهت نوفلی (حسین بن یزید) و سکونی (اسماعیل بن مسلم) بحث هست؛ زیرا برای هیچ‌یک از این دو راوی توثیق خاصی از رجال‌شناسان کهن - که احتمال حسی بودن در شهادت آنها هست - دیده نشده است و مجلسی - رحمه الله - در وصف سند روایت مزبور فرموده است: بنا بر مشهور ضعیف است<sup>۱۸</sup> ولی برای توثیق آن دو، اموری را ذکر کرده‌اند: ۱. هردو از رجال کامل الزیارات و تفسیر قمی هستند و مشمول توثیق عام ابن قولویه و قمی<sup>۱۹</sup>؛ ۲. شیخ طوسی درباره سکونی فرموده است: طائفه به روایتی از وی که در نزد آنان خلاف آن نباشد عمل کرده‌اند<sup>۲۰</sup> و محقق در *المسائل الغریبه* او را توثیق نموده است<sup>۲۱</sup>؛ ۳. محدث نوری از اینکه فخر المحققین در کتاب *ایضاح* روایتی را که مشتمل بر نوفلی و سکونی است با تعبیر موثق یاد نموده است، شهادت به وثاقت آن دو را استفاده کرده و نقل روایت جمعی از بزرگان از نوفلی را موجب گمان به وثاقت وی دانسته است<sup>۲۲</sup>. با توجه به این امور گروهی روایات مشتمل بر این دو را مقبوله می‌نامند. اما از نظر دلالت ممکن است به سه موضوع از این روایت بر طولی بودن معانی قرآن استدلال شود:

۱. «فظاهره حکم و باطنه علم»؛ ۲. باطنه عمیق؛ ۳. «له نجوم و علی نجومه نجوم». اما استدلال به جمله اول به این بیان است که گفته شود حکمی که ظاهر قرآن است، همان وجوب و حرمتی است که ظاهر آیات بر آن دلالت دارد و علمی که باطن قرآن است، مناط آن احکام است که از ظاهر آیات فهمیده نمی‌شود، بلکه از تحلیل آن احکام به دست می‌آید. پس باطن قرآن در طول ظاهر آن است، ولی این بیان ناتمام است؛ زیرا از کجا علمی که باطن قرآن است مناطی باشد که از تحلیل احکام به دست می‌آید؟! ممکن است مناط احکام نباشد بلکه علم دیگری باشد، یا اگر مناط احکام هم باشد، از تحلیل احکام به دست نیاید؛ بلکه از دلالت‌های باطنی قرآن که در عرض دلالت‌های ظاهر آن است استفاده شود.

اما استدلال به جمله دوم به این بیان است که عمیق بودن باطن دلالت می‌کند که معارف قرآن سطحی دارد که همان ظاهر آن است و عمقی دارد که باطن آن است. پس باطن در تحت ظاهر و در طول آن است، ولی این استدلال نیز تمام نیست؛ زیرا در طول ظاهر بودن باطن به این است که باطن از تحلیل ظاهر به دست آید؛ یعنی برای فهم باطن ابتدا ظاهر فهمیده شود و بعد باطن، ولی عمیق بودن باطن هیچ دلالتی ندارد که در طول ظاهر باشد و از تحلیل آن به دست آید ممکن است از قرآن دو معنی اراده شود که دلالت قرآن بر یکی از آنها آشکار باشد و به این ظاهر قرآن گفته شود و به معنای دیگر آن - که عمیق است یعنی برای فهم آن تعمق بیشتری لازم است و با فهم ساده قابل ادراک نیست - باطن قرآن گفته شود و از تحلیل معنای ظاهر به دست نیامده باشد؛ بلکه قرآن بر هریک از آن دو معنا دلالت مستقل داشته باشد. بلی، اگر ضمیر «باطنه» به «ظاهره» بر می‌گشت، دلالت می‌کرد که باطن آن در طول ظاهر آن است، ولی روشن است که ضمیر آن به خود قرآن بر می‌گردد.

اما استدلال به جمله سوم به این بیان است که گفته شود «له نجوم» یعنی برای آن مرتبه‌ای از معنی است که به لحاظ نورانی بودن به آن نجوم گفته شده است و بر نجوم آن نجومی است، یعنی بر آن مرتبه از معنای آن، مرتبه دیگری از معنی است، ولی دلیلی نداریم که منظور از نجوم مرتبه‌ای از معنای قرآن باشد. علامه مجلسی فرموده است شاید مراد از اینکه که برای قرآن ستارگانی و بر ستارگان آن ستارگانی است این باشد که در قرآن آیاتی است که بر احکام خدا دلالت می‌کنند و به وسیله آنها هدایت حاصل می‌شود و در قرآن آیات (دیگری) است که بر آن آیات دلالت می‌کند و آن آیات را توضیح می‌دهد یا منظور از نجوم سوم سنت است؛ زیرا سنت، قرآن را توضیح می‌دهد. یا منظور از آن ائمه علیهم‌السلام است که عالم به قرآن هستند یا معجزات است؛ زیرا آنها بر حقیقت بودن آیات دلالت می‌کنند<sup>۲۳</sup> و این معنی اگر ظاهر نباشد دست‌کم احتمالی است که مانع از ظهور در معنای اول است و در نتیجه دلالت این جمله نیز بر طولی بودن معانی آیات ثابت نمی‌شود.

ناگفته نماند که فیض در *وافی* این روایت را ذکر کرده و به جای «نجوم» «تخوم» آورده است و در توضیح آن فرموده است تخوم جمع *تخّم* است و آن منتهای شیء است و بعد گفته است در بعضی از نسخ با نون و جیم (یعنی نجوم) ذکر شده است.<sup>۲۴</sup> در *تفسیر عیاشی*

نیز به جای «نجوم»، «تخوم» هست<sup>۲۵</sup> ممکن است کسی به تصور اینکه تخوم به معنای نهایت شیء از جهت عمق است، به این روایت طبق این نسخه بر طولی بودن معانی قرآن استدلال کند؛ ولی اولاً نسخه «تخوم» محرز نیست و ثانیاً تخوم به معنای نهایت شیء از جهت عمق نیست، زیرا در کتب لغت «تخوم» به انتهای زمین شهرها و قریه‌ها، مرز و حد فاصل بین دو شهر و دو قریه، علائم و حدود شهرها و قریه‌ها معنی شده است<sup>۲۶</sup> و در هیچ‌یک از این معانی خصوصیت طولیت و عمق وجود ندارد و ظاهراً منظور فیض نیز از نهایت شیء همان نهایت عرضی است. پس این حدیث طبق این نسخه نیز بر طولی بودن معانی قرآن دلالت ندارد.<sup>۲۷</sup>

### نتیجه‌گیری

دیدگاه طولی و نسبی بودن بطون قرآن مستند قابل اعتمادی ندارد و مستندات آن ضعیف است و با صرف نظر از ضعف مستندات، اشکال عمده این دیدگاه شمول نداشتن آن نسبت به تمام معانی باطنی نقل شده در روایات است؛ زیرا بسیاری از معانی باطنی آیات که در روایات بیان شده است، طولی و نسبی نیست. برای نمونه، در برخی روایات، اهل بیت پیامبر ﷺ از معانی باطنی «الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» (سبأ: ۱۸) و دانشمندانی که واسطه بین ایشان و مردم‌اند از معانی باطنی (قری ظاهره) به‌شمار آمده‌اند<sup>۲۸</sup> و با هیچ تحلیلی نمی‌توان «اهل بیت» و دانشمندان واسطه بین آنان و مردم را مرتبه‌ای در طول معنای ظاهر آن دو کلمه بیان کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دربارهٔ اقوال دانشمندان شیعه و سنی و دسته‌های مختلف روایات: ر.ک: علی‌اکبر بابایی، «باطن قرآن کریم»، معرفت، ش ۲۶ ص ۸-۱۲.
۲. برای اطلاع از پانزده دیدگاه و احتمال دربارهٔ ماهیت باطن قرآن ر.ک: همو، *مکاتب تفسیری*، ج ۲ ص ۱۱-۱۳.
۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، *قرآن در اسلام*، ص ۳۳ تا ۳۶.
۴. همو، *المیزان*، ج ۳ ص ۷۴-۷۵.
۵. ر.ک: همو، *المیزان*، ج ۴ ص ۳۵۳-۳۵۴.
۶. ر.ک: شیخ صدوق، *کمال‌الدین*، ص ۴۸۳، طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۶.
۷. برخی آن را به قریه‌های شام و برخی آن را به بیت‌المقدس تفسیر کرده‌اند (ر.ک: شیخ طوسی، *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۸ ص ۳۸۹).
۸. روایات بر این نکته دلالت دارند. علامه نیز به دلالت روایات بر این نکته اشاره کرده و فرموده است: و لو صحت الروایات لکان من اللازم ان يكون المراد بالتبیان الاعم مما يكون من طریق الدلالة اللفظیة فلعل هناك اشارات من غیر طریق الدلالة اللفظیة تكشف عن اسرار و خیایا لاسبیل للفهم المتعارف اليها (سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۲ ص ۳۲۵) به نظر می‌رسد در صحت این روایات جای تأمل نیست؛ زیرا افزون بر کثرت روایات که موجب وثوق خبری است روایت صحیح‌السند نیز در میان روایات وجود دارد؛ برای توضیح (ر.ک: علی‌اکبر بابایی، *مکاتب تفسیری*، ج ۲ ص ۱۴۸-۱۵۰).
۹. ابن‌ابی‌جمهور الاحسایی، *عوالی‌النالی*، ج ۴، ص ۱۰۷.
۱۰. فیض کاشانی، *تفسیر الصافی*، ج ۱، ص ۵۹، ۳۱.
۱۱. نمازی شاه‌رودی، *مستدرک سفینه البحار*، ص ۴۵۵.
۱۲. احمد برقی، *المحاسن*، طبع طهران ص ۳۰۰.
۱۳. ر.ک: خویی، *معجم رجال‌الحديث*، ج ۳ ص ۳۲۲ رقم ۱۷۶۵، ج ۹ ص ۱۸ رقم ۵۷۰۸.
۱۴. محمدبن مسعود عیاشی، *التفسیر*، ج ۱ ص ۱۱ حدیث ۲.
۱۵. دربارهٔ معارض آن ر.ک: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۹۲ ص ۹۵ حدیث ۴۸، ص ۹۱ حدیث ۳۷، برقی کتاب‌المحاسن ص ۳۰۰ (کتاب‌العلل حدیث ۵).
۱۶. ر.ک: شیخ صدوق، *معانی‌الاخبار*، ص ۲۵۹، تعلیقه استناد مصباح.
۱۷. ر.ک: محمدبن یعقوب، کلینی، *اصول‌کافی*، ج ۲ ص ۵۹۹ (کتاب‌فضل‌القرآن حدیث ۲).
۱۸. ر.ک: محمدباقر مجلسی، *مرآة‌العقول*، ج ۱۲ ص ۴۷۸.
۱۹. ر.ک: خویی، *معجم رجال‌الحديث*، ج ۶، ص ۱۱۴.
۲۰. طوسی، *عدة‌الاصول*، ص ۵۶.
۲۱. ر.ک: تجلیل، *معجم‌الثقات*، ص ۱۷.
۲۲. محمد نوری، *مستدرک‌الوسائل*، ج ۳ ص ۵۷۵.

۲۳. محمدتقی مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۱۲ ص ۴۷۸.
۲۴. فیض کاشانی، *کتاب الوافی*، ج ۹ ص ۱۷۰۱-۱۷۰۲.
۲۵. محمدبن مسعود عیاشی، همان، ج ۱ ص ۲ حدیث ۱
۲۶. فراهیدی، *العین*؛ ابن فارس، *معجم مقائیس اللغة*؛ فیومی، *المصباح المنیر*؛ فیروزآبادی، *القاموس المحیط*؛ صفی پور، *منتهی الارب*؛ زبیدی، *تاج العروس*؛ طریحی، *معجم البحرین* واژه «تنخم»
۲۷. ر.ک: علی اکبر بابایی، «چیستی باطن قرآن از منظر روایات»، *علوم حدیث* ش ۴۲، ص ۲۷-۲۸.
۲۸. ر.ک: صدوق، *کمال الدین*، ص ۴۸۳، طوسی، *الغیبة*، ص ۳۴۶.



## منابع

- ابن ابی جمهور الاحسانی، محمدبن علی، *عوالی الثالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة*، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۵ ق.  
ابن فارس، احمد، *معجم مقانیس اللغة*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- بابایی، علی اکبر، «باطن قرآن کریم»، معرفت، ش ۲۶، سال هفتم ش ۹، آذر ۱۳۸۰.
- ، «جیستی باطن قرآن کریم از منظور روایات»، *علوم حدیث*، ش ۴۲، سال یازدهم، ش ۱۴، زمستان ۱۳۸۵.
- ، *مکاتب تفسیری*، ج ۲، قم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۶ ش.
- برقی، احمدبن محمدبن خالد، *المحاسن*، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ ق / ۱۳۳۰ ش.
- بروجردی، سیدحسین، *جامع احادیث الشیعه*، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۹۹.
- تجلیل، ابوطالب، *معجم الثقات و ترتیب الطبقات*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- شیخ حر عاملی، محمدبن الحسن، *وسائل الشیعة*، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۴۰۳ ق.
- خویی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم، مدینة العلم، ۱۴۰۹ ق.
- زیبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، مصر، المطبعة الخیریة، ۱۳۰۶.
- شیخ صدوق، محمدبن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- ، *معانی الاخبار*، قم، منشورات جامعة المدرسین، ۱۳۶۱ ش.
- صفی پور، عبد الکریم، *منتهی الارب*، بی‌جا، کتابخانه سنایی، بی‌تا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، بی‌جا، آخوندی، ۱۳۹۴ ق.
- ، *قرآن در اسلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۵۳ ش.
- طریحی، فخرالدین، *معجم البحرین*، بیروت، مکتبة الهلال، ۱۹۸۵ م.
- شیخ طوسی، محمدبن الحسن، *الغیبة*، قم، موسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱.
- ، *عدة الاصول*، بی‌جا، موسسه آل‌بیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۳ ق.
- ، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.
- عیاشی، محمدبن مسعود، *التفسیر*، تهران، المكتبة العلمیة الاسلامیة، بی‌تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، بی‌جا، موسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، *القاموس المحیط*، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، *کتاب الوافی*، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمومنین علیه‌السلام، ۱۴۰۶ ق.
- ، *تفسیر الصافی*، قم، موسسه الهادی، ۱۴۱۹ ق / ۱۳۴۷ ش.
- فیومی، احمدبن محمد، *المصباح المنیر*، القاهرة، المطبعة الامیریة، قم، دارالکتب العلمیة، ۱۹۲۸ م.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول الکافی*، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ، *مرآة العقول*، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ ش.
- نمازی شاهرودی، علی، *مستدرک سفینه البحار*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
- نوری، میرزااحسین، *مستدرک الوسائل*، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۲ ق.